

# گلوی نهنگ چگونه گیر کرد؟

مجموعه‌ی داستان‌های خارجی



نویسنده: رود یارد کیپلینگ  
مترجم: اسدالله شکوه  
تصویرگر: آمنه موسوی





بناخذُ اخان و خرد

مجموعه‌ی داستان‌های خارجی

زیر نظر ذبیح مهدی

شماره‌ی مسلسل: ۱/۴۵/۶۶

# گلوی نهنگ چگونه گیر کرد؟

نویسنده: رود یارد کیپلینگ

مترجم: اسدالله شکوه



بنگاه نشر کھوار

مجموعه یاد استان بنامی خارجی



کابل ۱۳۹۹

نام کتاب: گلوی نهنګ چگونه گیر کرد؟

نویسنده: رودیارد کیپلینګ

مترجم: اسدالله شکوه

تصویرگر و صفحه آرا: آمنه موسوی

ویراستار: حضرت وهریز

ترجمه‌ی منظوم: ذبیح مهدی

ناشر: گهواره

شماره مسلسل: ۱/۴۵/۶۶

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۹

صندوق پستی: کابل، پسته‌خانه‌ی

مرکزی، صندوق شماره ۳۹-۰۴۳

نشانی: سرک یازدهم تایمنی، خانه‌ی

شماره ۸۵۸، ناحیه‌ی چهارم، کابل، افغانستان

وب سایت: [www.gahwara.com](http://www.gahwara.com)

ایمیل: [info@gahwara.com](mailto:info@gahwara.com)

فیسبوک: [fb.com/gahwaragroup](https://fb.com/gahwaragroup)





# گهواره

ھیأت دبیران:

آرزو آریاپور، حضرت وهریز، ذبیح مهدی،  
فرشته مهدی، محمدحسن تولقین، منیراحمد،  
مهدی نایاب، ندا فرحت، نوید صدیقی

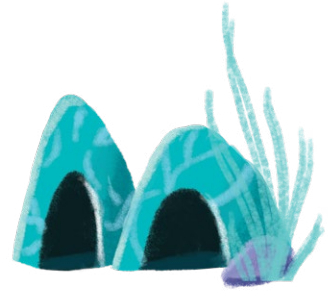
سر دبیر: حضرت وهریز

## سخنی با بزرگسالان

گهواره توسط جمعی نقاش، نویسنده و مترجم، ویراستار و صفحه آرا به منظور تألیف و ترجمه‌ی کتاب برای کودکان افغانستان تأسیس شده است. دست اندرکاران گهواره تا به حال کتاب‌هایی را به زبان‌های فارسی، پشتو و اوزبیکی تألیف و یا از زبان‌های ترکی، اردو، دنمارکی، انگلیسی، جاپانی، روسی، آلمانی و فرانسوی ترجمه و برای چاپ آماده کرده‌اند. این نهاد سعی دارد تا با ارایه‌ی کتاب‌های جذاب در قالب داستان، شعر و سرگرمی برای کودکان، ارزش‌های پسندیده و عام بشری را در ذهن آن‌ها نهادینه سازد. تلاش گهواره بر این است تا کودکان افغانستان که در بیرون از کشور به دنیا آمده‌اند، یا در کودکی به خارج رفته‌اند، پیوند خود را با مادران‌شان از راه سخن گفتن به زبان مادری حفظ کنند و از همین راه رابطه‌ی خویش را با مادرمیهن پایا و پویا نگهدارند. آرزومندیم که در این راستا مادرها و پدرها همکاری‌مان کنند و امیدواریم این کتاب‌ها را به دسترس کودکان‌شان قرار دهند و با آن‌ها یا برای آن‌ها بخوانند.

### گهواره





## مقدمه

خوانندگان عزیز،

قصه‌ای را که می‌خوانید، نوشته‌ی رودیارد کیپلینگ نویسنده‌ی انگلیسی است که در هند زندگی می‌کرد. وقتی بزرگ‌تر شدید، شاید کتاب‌های دیگر او را هم بخوانید؛ اما این قصه برای امروز شماست. در این قصه نام چند محله را در ایرلند و اروپا می‌خوانید که شاید به نظرتان عجیب و غریب باشد. اگر کودکان ایرلندی یا انگلیسی هم قصه‌ای را بخوانند که در مورد افغانستان است، تعجب می‌کنند وقتی به نام‌هایی مانند کوچه‌ی کاه‌فروشی، استالف یا جلریز روبه‌رو شوند؛ به این توجه نکنید. هان، یک گپ دیگر. دور و بر کشور ما دریا (بحر) نیست؛ به همین خاطر اصطلاحاتی را که به کشتیرانی و نام ماهی‌ها و زنده‌جان‌های دیگر مربوط می‌شود، مجبور هستیم از همزبانان دیگر خود قرض بگیریم؛ مثلاً ملوان - یعنی آن کسی که در کشتی کار می‌کند. ماهی خالمخالی نوعی ماهی است که تمام تنش پر از خال است. ماهی‌های دیگر را خودتان جستجو کنید. حتماً پیدا می‌کنید. از کتاب لذت ببرید و تشکر که می‌خوانید.

سردبیر گهواره

دوست عزیزم، قصه‌ای را که برایت خواهم گفت این است:  
بود نبود، یک نهنگ بود که در بحر زندگی می‌کرد و ماهی‌ها را می‌خورد. او، ستاره‌ی دریایی و  
سگ‌ماهی، خرچنگ و ماهی پهن، ماهی پلایس و دیل، ماهی قنات و سفره‌ماهی، ماهی چهارگوش و  
خال‌مخالی (با خال‌ماهی اشتباه نکنید)، اردک‌ماهی و مارماهی را می‌خورد. او، تمام ماهی‌هایی را که در  
بحر یافت، قورت کرد و خورد تا این‌که، تنها یک ماهی در تمام بحر باقی ماند و آن، ماهی کوچک  
بود که در عقب گوشِ راست نهنگ شنا می‌کرد تا صدمه نیند.







سپس نهنگ بر دُم خود ایستاد و گفت:  
- من گرسنه‌ام.  
و ماهی کوچک، با صدای نازکش گفت:  
- نهنگ نجیب و بخشنده، آیا تا به حال گوشت انسان را مزه کرده‌ای؟  
نهنگ گفت:  
- نه، مزه‌اش چطور است؟  
ماهی کوچک گفت:  
- عالی‌ست، اما ثقیل است.  
«پس کمی برایم بیاور». نهنگ این را گفت و سپس آب را با دُمش باد کرد.



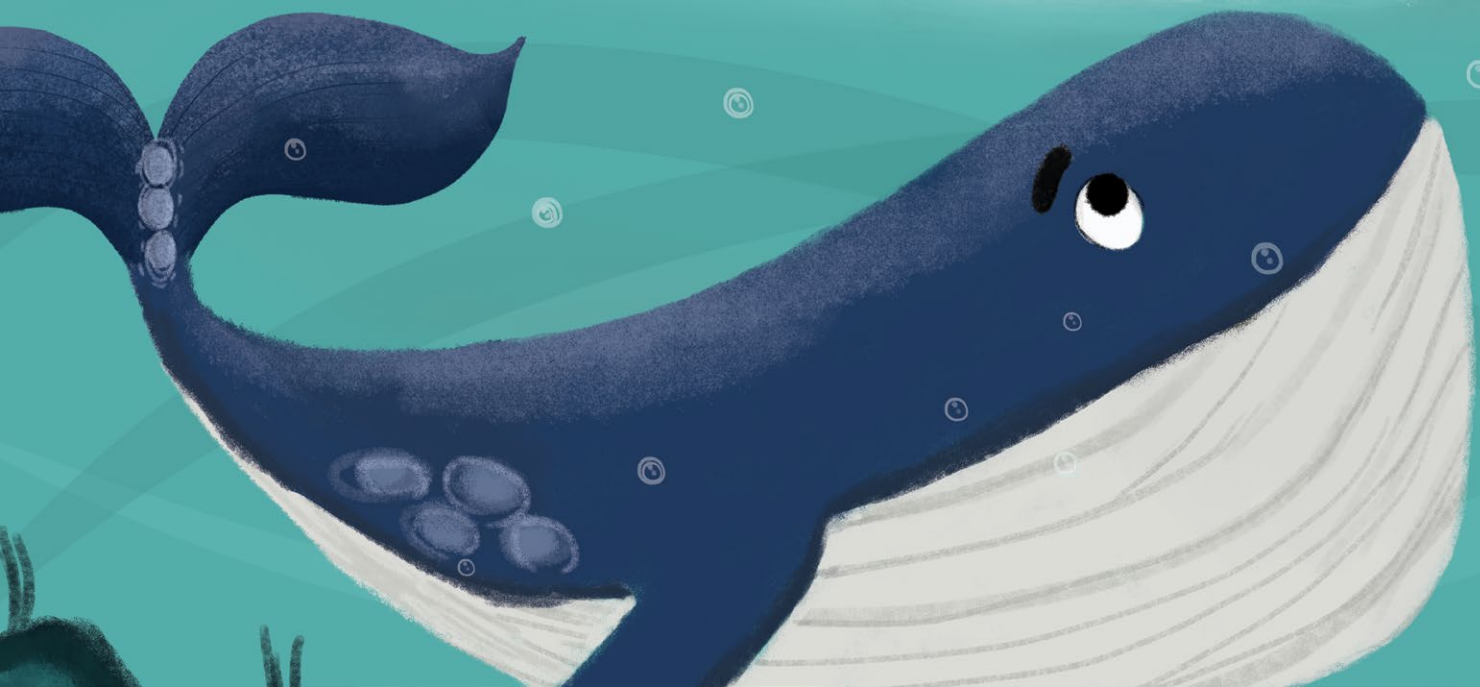
ماهی کوچک گفت:

- یکی برای یک وقت غذا کافی است. اگر شما در پنجاه درجه‌ی عرض البلد شمالی و در چهل درجه‌ی طول البلد غربی (که در آن جادوست) شنا کنید، ملوان بسیار زیرک و چالاکي را خواهید دید که در وسط بحر، بر یک قایق نشسته و چیزی جز یک پتلون کرباس آبی رنگ با بند سرشانه‌ای آن (شما نباید بند سرشانه‌ای پتلون را فراموش کنید، دوست عزیزم) و یک چاقوی جیبی، که لازم است به شما یادآور شوم، چیزی با خود ندارد.





سپس، نهنگ در پنجاه درجه‌ی عرض‌البلد شمالی و چهل درجه‌ی طول‌البلد غربی به سرعت شنا کرد و در آن‌جا در وسط دریا، ملوان بسیار زیرک و چالاکی را دید که جز یک پتلونِ کرباسِ آبی‌رنگِ بنددار (شما باید بند پتلون را به‌خاطر بسپارید، دوست عزیزم) و یک چاقوی جیبی، چیز دیگری با خود نداشت. او در وسط دریا، پس از غرق‌شدنِ کشتی‌اش، بر یک قایق نشسته و انگشتان پای خود را در آب فرو برده بود.



سپس، نهنگ دهان خود را به عقب و عقب‌تر باز کرد تا این‌که تقریباً دُم خود را لمس می‌کرد و ملوان را با پتلون کرباس آبی‌رنگ و بند سرشانه‌اش (که نباید آن را فراموش کرد) و قایقی که او بر آن نشسته بود و چاقوی جیبی‌اش بلعید و همه‌ی آن‌ها را به شکم گرم و تاریک خود فرو برد و لب‌هایش را لیسید. بعد، نهنگ سه بار بر روی دُم خود چرخید.



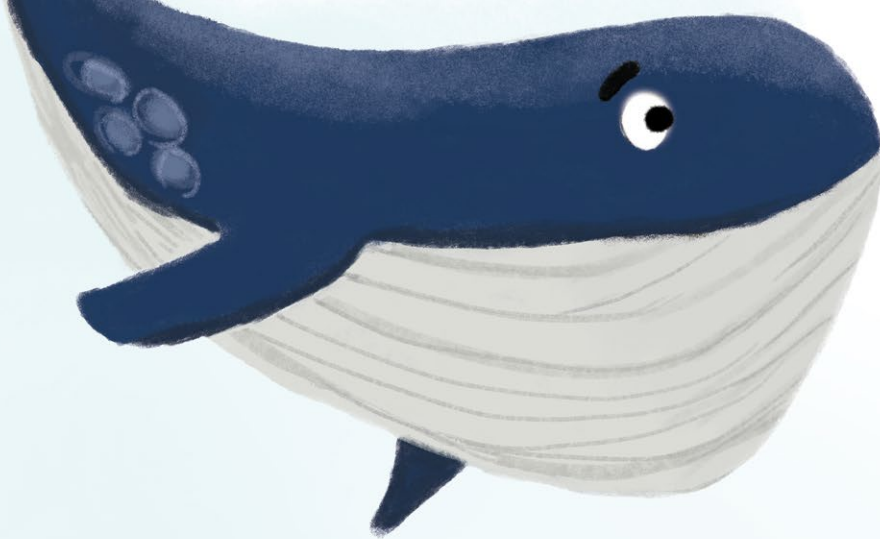




اما به محض این که ملوان، که مردی زیرک و چالاک بود، خود را در داخل شکم گرم و تاریک نهنگ یافت، عصبانی شد و از جایش پرید، تکان خورد، ضربه زد، جست و خیز کرد، رقصید، فریاد زد، مشت و لگد زد، بالا پرید، سینه خیز رفت، پرسه زد، زوزه کشید، پرید، گریه کرد، آه کشید، ضجه کرد، قدم زد، رقصید و رقصید و فریاد زد و فریاد زد و فریاد زد و فریاد تا بالاخره نهنگ واقعاً به تکلیف شد (آیا بند سرشانه‌ای پتلون را فراموش کرده‌اید؟).







سپس او به ماهی کوچک گفت:

- این آدم بسیار بی‌قرار است، در ضمن مرا به هکک انداخته است. چه باید بکنم؟

ماهی کوچک گفت:

- به او بگو بیرون بیايد.

و نهنگ خطاب به ملوان گفت:

- بیا بیرون و مواظب رفتارت باش. مرا هکک گرفته است.

ملوان در جواب گفت:

- نه، نه! هنوز خیلی زود است. مرا به ساحل محل زندگی‌ام و صخره‌های سفید آلبیون ببر. آن‌گاه

من در باره‌ی بیرون آمدن فکر خواهیم کرد.

او بیشتر از پیش رقصید.

ماهی کوچک به نهنگ گفت:

- بهتر است او را به خانه‌اش ببرید. من به شما هشدار داده بودم که او یک مرد زیرک و چالاک

است.



سپس، نهنگ به خاطر هکک، با کمک بال‌ها و دُمش تا آن‌جا که در توانش بود، به سرعت زیاد شنا کرد و شنا کرد و در نهایت ساحل رودخانه‌ی ملوان و صخره‌های سفید آلبیون را دید و نیمی از راه را به‌سوی ساحل با عجله رفت و دهانش را خوب باز کرد و گفت:

– این‌جا را به‌جای وینچستر، آشولت، ناشوا، کینه و ایستگاه‌های خیابانِ فیچ‌برگ قبول کن.



نهنگ به مجردی که «فیج...» گفت، ملوان از دهانش بیرون پرید. اما زمانی که نهنگ در حال شنا کردن بود، ملوان، که در واقع یک فرد زیرک و چالاک بود، چاقوی خود را گرفته و یک قسمت قایق را به شکل یک جال کوچک مربع شکل برش کرده و آن را با بند پتلونش محکم بسته بود. (اکنون، شما می‌فهمید که چرا نباید بند سرشانه‌ای پتلون را فراموش کنید!) و سپس آن قطعه‌ی برش‌شده را محکم کشید و به گلوی نهنگ بست و قطعه در آن جا گیر کرد! بعد، شعر زیر را که شما آن را نشنیده‌اید، خواند. قسمتی از آن را در این جا با خود داریم:

از چوب کشتی  
با چندتا بند  
با ساختمان  
پنجره‌مانند

با هوش خود یک  
ترفند کردم  
راه گلویش  
را بند کردم





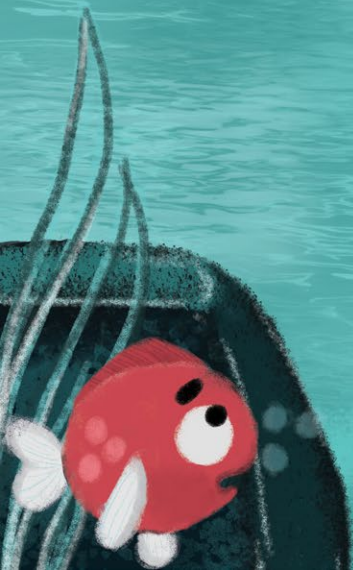






ملوان بر روی سنگ‌ریزه‌های کنار ساحل به راه افتاد و سپس نزد مادرش به خانه رفت. مادرش به او گفته بود تا متوجه انگشتانش در آب باشد؛ او پس از آن ازدواج کرد و تا آخر عمر به خوشی زندگی کرد. نهنگ همچنان زندگی آرام داشت، اما بعد از آن روز، قطعه‌ی جال در گلپوش گیر کرده بود و او هرگز نتوانست آن را قی کند و یا ببلعد؛ این کار مانع شد تا نهنگ چیزی به جز ماهی‌های بسیار کوچک را بخورد؛ و به همین دلیل است که نهنگ‌ها در حال حاضر هرگز انسان بالغ، یا پسر یا دختر کوچک را نمی‌خورند.

ماهی کوچک رفت و خود را در زیر گل ناحیه‌ی استوایی مخفی کرد. می‌ترسید مبادا نهنگ بر او قهر شود.





ملوان، چاقویش را با خود به خانه برد. وقتی که از روی سنگ ریزه‌ها رد شد، پتلون کرباس آبی‌اش را پوشید. بند سرشانه‌ای پتلونش را به خاطر بستن برش جال جا گذاشت و این پایان آن داستان است.

از بین کشتی  
در زیر دریا  
از هر دریچه  
ماهی‌ست پیدا

باید ملوان  
آماده باشد  
بر روی عرشه  
ایستاده باشد

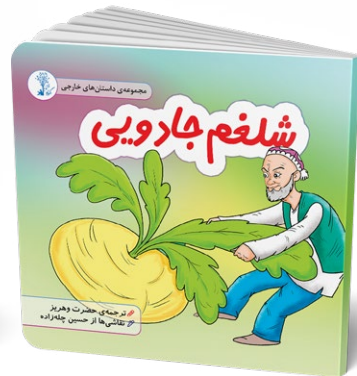
هر موج با خود  
یک لرزه دارد  
آرام ما را  
کی می‌گذارد؟

از بین دریا  
منزل به منزل  
حالا رسیدیم  
نزدیک ساحل





گهواره منتشر کرده است:





# مجموعه کتاب‌های داستان بی‌بی خارجی



## گروه‌های سنی گهواره



گروه الف: آمادگی و صنف اول

گروه ب: صنف‌های دوم و سوم

گروه ج: صنف‌های چهارم، پنجم و ششم

گروه د: صنف‌های هفتم، هشتم و نهم

گروه ز: صنف‌های دهم، یازدهم و دوازدهم



[www.gahwara.com](http://www.gahwara.com) | [info@gahwara.com](mailto:info@gahwara.com)

